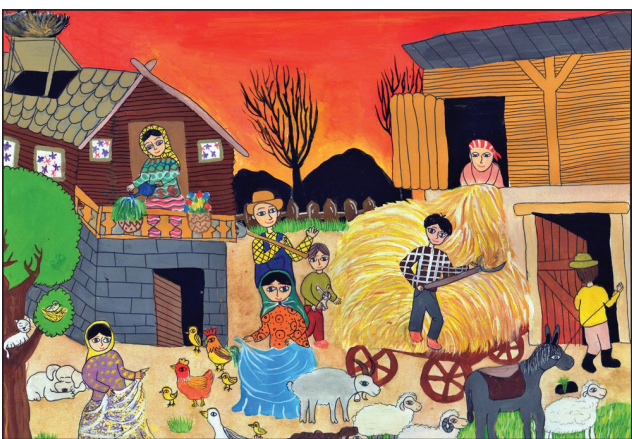


مثل آباد

وقتی همه کدخدا باشند ده ویران می‌شود



تصویرگر: مصعب‌محمد رستمی

ترتیب، کارها اصلا پیش نمی‌رفت. آب رودخانه به هیچ باغی راه پیدا نکرد و همینطور فقط هدر می‌رفت. یک سال به همین صورت پیش رفت. سال بعد، حاکم و وزیرش دوباره به طرف آن ده راه افتادند. وقتی آن دو به روستا رسیدند، دیدند هیچ اثری از آن روستای سرسبز و باغ‌های پر میوه و آباد نیست. حاکم از وزیر دلیل این اتفاق را پرسید. وزیر گفت: «وقتی همه کدخدا باشند، ده ویران می‌شود. یعنی وقتی در جایی هر کس فکر کند که خودش کدخداست و حرفش قانون است و نباید هیچ برنامه و قانونی را رعایت کند، همه چیز خراب می‌شود.»

حاکم سرزمینی یک وزیر عاقل داشت که باهم برای شکار به صحرا رفتند. آن روز نتوانستند شکاری به دست آورند و داشتند خسته و کوفته به کاخ حاکم برمی‌گشتند که سر راه به یک ده سرسبز و آباد رسیدند. روستا در اطرافش درختان سرسبزی داشت که حاکم و وزیر زیر سایه درخت استراحت کردند. اهالی ده از آمدن حاکم و وزیرش خبردار شدند و به کدخدا خبر دادند و گفتند: «امروز ده ما میزبان حاکم و وزیر شده است.» کدخدا فوراً به اهالی ده دستور داد در کمتر از یک ساعت یکی از اهالی ده برای حاکم و وزیر غذا آورد، دیگری شربت، آن یکی کباب و چند نفری هم ساز و دهل زنان به نزد آنان رفتند و به خوبی و محترمانه پذیرایی کردند. با اینکه حاکم و وزیرش به خاطر دست نیافتن به شکار ناراحت و خسته بودند، اما با دیدن این همه پذیرایی و سرسبزی و آدم‌های مهربان خوشحال شدند و شکار را فراموش کردند. حاکم به وزیرش گفت: «فکر نمی‌کردم وسط این بیابان، روستایی به این آبادی و خوش آب و هوایی وجود داشته باشد.» وزیر گفت: «بدون شک این ده کدخدای خوبی دارد و مردمش قانونمدار هستند.» حاکم گفت: «رعایت قانون و کدخدای خوب، با سرسبزی و آبادانی روستا چه ارتباطی دارد!» وزیر گفت: «یک سال به من فرصت بدهید تا در عمل جواب شما را بدهم.» حاکم قبول کرد و وزیر به اهالی ده گفت از امروز این ده دیگر یک کدخدا ندارد و همه شما خودتان کدخدا هستید. حاکم و وزیر به طرف کاخ برگشتند و مردم ده هم خوشحال شدند. فردای آن روز کدخدا طبق عادت، مسئول آبیاری را صدا کرد و گفت: «برنامه تقسیم آب را بیاور ببینم امروز آب رودخانه باید به باغ کدامیک از اهالی روستا برود.» میرآب، لیخندی زد و گفت: «من دیگر مسئول آبیاری نیستم. همانطور که حاکم دستور داده، خودم برای خودم یک کدخدا هستم و دیگر کاری با قانون و برنامه شما ندارم.» بعد هم آسیابان و نانوا به حرف کدخدا گوش ندادند و همینطور بقیه هم هر کدام به سمتی رفتند. هیچ‌کس حاضر نشد طبق قانون و برنامه قبلی کارش را پیش ببرد. هر کس فکر می‌کرد خودش کدخداست و بقیه باید به دستورهای او گوش بدهند و عمل کنند. به این

روایت تصویری



عکس: حامد عطایی



ضرب‌المثلها از نگاه کارشناسان

دانشمندان و زبان‌شناسان نامدار هنوز تعریفی جامع و کامل برای کلمه ضرب‌المثل نیافته‌اند. اگرچه در این راستا تحقیقات بسیار ارزشمندی انجام و تفسیر معتبری نیز ارائه شده است. علامه علی‌اکبر دهخدا در مقدمه امثال و حکم نوشته است: «در زبان فرانسوی ۱۷ لغت یافت می‌شود که در فرهنگ‌های عربی و فارسی همه آنها را «مثل» ترجمه کرده‌اند و در فرهنگ‌های بزرگ فرانسوی تعریف‌هایی که برای آنها نوشته‌اند متع نیست و نمی‌توان با آن تعریفات، آنها را از یکدیگر تمیز داد.» محقق معروف آرچر تابلور که تحقیقاتش در اوایل قرن بیستم تأثیری شگرف در این زمینه داشته است، نتوانست تعریفی جهان‌شمول برای امثال و حکم پیدا کند. وی در کتاب معروف خود اظهار می‌کند که تعریفی برای امثال و حکم نمی‌تواند وجود داشته باشد. با وجود این تعاریف مختلفی از گذشته تا حال ارائه شده است که مهم‌ترین آنها تعریف فریدریش زیلر است. وی امثال و حکم (ضرب‌المثل) را چنین تعریف کرده است: سخنان برجسته، روشن و پندآمیز و مستقل که در زبان مردم رایج است. خلاصه اینکه ضرب‌المثل سخن کوتاه و مشهوری است که به قصه‌ای عبرت‌آمیز اشاره می‌کند.